

# دکتر رابرت سی. نیومن، انجیل‌های هم‌نوا

## درس ۱، بررسی تاریخی عیسی

رابرت نیومن و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

صبح بخیر. این ضبیطی از دوره آموزشی انجیل‌های هم‌نوا است که چندین بار در مدرسه الهیات کتاب مقدس در حومه فیلادلفیا تدریس شده است. به امید خدا، ما سعی خواهیم کرد حدود ۱۲ موضوع مهم را در اینجا پوشش دهیم.

ما قصد داریم با عیسی تاریخی شروع کنیم، کمی به دیدگاه‌های الهیاتی عیسی نگاه کنیم، و سپس دیدگاه‌های به اصطلاح تاریخی عیسی را بررسی کنیم، به برخی از تصاویر عیسی که توسط دئیسم، خردگرایی، ایده‌آلیسم رمانتیسیسم و شک‌گرایی ارائه شده است، نگاهی بیندازیم. سپس نگاهی کوتاه به وضعیت فعلی در مورد عیسی، برخی از کتاب‌های محبوبی که در نسل گذشته منتشر شده‌اند، و احتمالاً نگاهی کوتاه به سمینار عیسی خواهیم داشت، و برمی‌گردیم و خلاصه‌ای از زندگی لیبرال عیسی و موارد مشابه ارائه خواهیم داد. این اولین موضوع مهم ما از حدود ۱۲ موضوع است.

سپس زمانی را برای بررسی دوره بین دو عهد، و سپس حکومت پارسیان، و یونانیان، و حشموئیاییان، و رومی‌ها اختصاص خواهیم داد، کمی در مورد انتظار مسیحی‌ها در زمان عیسی فکر خواهیم کرد، و سپس فراتر از خدمت عیسی خواهیم رفت تا به پایان دولت یهود و سپس آنچه پس از سقوط اورشلیم اتفاق افتاد، نگاهی بیندازیم. سپس، به گمان من، یکی از سه مورد خود را انجام خواهیم داد، یعنی نگاهی به تفسیر، مقدمه‌ای بر تفسیر، کمی در مورد نحوه تفسیر روایات در انجیل‌ها فکر خواهیم کرد، و به متی ۲ در مورد دیدار مردان خردمند نگاهی خواهیم انداخت. سپس، به آنچه که من به عنوان کار پیش‌زمینه‌ای خود می‌دانم، برمی‌گردیم و به اطلاعاتی که در مورد نویسندگان و تاریخ انجیل‌های هم‌نوا داریم، نگاهی خواهیم انداخت.

سپس به بخش دیگری خواهیم پرداخت؛ به چگونگی تفسیر تمثیل‌ها خواهیم پرداخت و به تمثیل ضیافت عروسی عیسی در متی فصل ۲۲ خواهیم پرداخت. سپس، در مبحث ششم، اگر مایل باشید، به بررسی اناجیل به عنوان آثار ادبی خواهیم پرداخت. سپس، مبحث هفتم، به مسئله هم‌نگری خواهیم پرداخت.

سپس، جغرافیای فلسطین، چه سرزمین به طور کلی و چه اورشلیم، در کل این دوره برای فلسطین کاملاً مشابه است؛ بدیهی است که اورشلیم تا حدودی متفاوت است. ما به برخی از ویژگی‌های سیاسی نیز خواهیم پرداخت. سپس، در اینجا به چهار روایت کتاب مقدس نگاهی می‌اندازیم.

ما به چگونگی تفسیر روایات معجزات و بررسی ماجرای شیاطین و خوک‌ها در انجیل مرقس ۵، آیات ۱ تا ۲۰ خواهیم پرداخت. سپس، می‌خواهیم کمی در مورد الهیات کتاب مقدس انجیل‌های هم‌نوا فکر کنیم، به ویژه به آنچه عیسی در مورد پادشاهی می‌گوید. سپس، به عنوان چهارمین بخش، می‌خواهیم به چگونگی تفسیر روایات بحث‌برانگیز بردازیم و به ماجرای لوقا ۱۱ بردازیم که در آن عیسی متهم می‌شود که، چه باید بگوییم، توسط بعلزبول قدرت یافته است.

و در نهایت، می‌خواهیم بحث خود را با نگاهی به نقد فرم و نقد ویرایش به پایان برسانیم. اگر مایل باشید، این طرح ماست. به امید خدا، سعی خواهیم کرد آن را اجرا کنیم.

خب، بیا بید به موضوع اول، که ما آن را عیسی تاریخی می‌نامیم، نگاهی بیندازیم. حال، مگر اینکه زندگی بسیار آرامی داشته باشید، می‌دانید که مردم دیدگاه‌های بسیار متنوعی در مورد عیسی دارند. برخی از این دیدگاه‌ها

ناشی از دین یا جهان‌بینی آنهاست و برخی دیگر ادعا می‌کنند که صادقانه با داده‌های تاریخی دست و پنجه نرم می‌کنند.

خب، ما قصد داریم نگاهی سریع به برخی از دیدگاه‌های مدرن تأثیرگذار بیندازیم. ما با دیدگاه‌های اساساً مذهبی و داده‌های کتاب مقدس شروع می‌کنیم، و برای این کار، شما واقعاً باید آن را بخوانید و خودتان مطالعه کنید، و هر کسی می‌تواند این کار را انجام دهد. کمی طول می‌کشد، اما داده‌های کتاب مقدس به عیسی اشاره دارند، که به نوعی کاملاً خدا و کاملاً انسان است، و ما وارد بحث در مورد آن نمی‌شویم.

این یک الهیات است. بدیهی است که در بحث ما در مورد انجیل‌های هم‌نوا، مواردی مطرح خواهد شد. سایر جایگزین‌های مذهبی را می‌توان به دو دسته بزرگ تقسیم کرد.

یکی از آنها این است که عیسی فقط انسان است، نه خدا به معنای واقعی، و دیگری این است که عیسی به نوعی الهی است، اما نه به معنای کتاب مقدسی که مثلاً یک شخص از خدای سه‌گانه و کاملاً خدا و کاملاً انسان باشد. بنابراین، نگاهی بسیار سریع به مورد اول. عیسی فقط انسان بود، نه خدا به معنای واقعی.

ما با یک یا دو نکته در مورد الحاد شروع می‌کنیم. بدیهی است که در الحاد، دیدگاه این است که خدایی وجود ندارد، بنابراین عیسی به هیچ وجه نمی‌تواند خدا باشد، و بنابراین عیسی در بهترین حالت فقط یک انسان بود، و بسیاری از ملحدان، در واقع، ادعا کرده‌اند که عیسی خیالی بوده، که او هرگز وجود نداشته است. در واقع، این ایده از عیسی خیالی زمانی دیدگاه استاندارد کمونیستی بود.

نمی‌دانم اکنون در مورد این سوال چه موضعی دارند. دیدگاه دوم، که کمی متفاوت است، اما همچنان فقط انسان را در نظر می‌گیرد، نه خدا را به معنای واقعی کلمه، دیدگاه اسلام است. در اسلام، اسلام به خدا اعتقاد دارد، هرچند کاملاً توحیدی است، نه تثلیثی.

آنها معتقدند که عیسی یک پیامبر واقعی بود، که او در واقع از یک باکره متولد شد، که آنها این را برای هیچ یک از پیامبران دیگر ادعا نمی‌کنند، و اینکه او معجزاتی انجام داد، که حتی برای محمد هم ادعا نمی‌کنند. خب، آنها. قرآن برای محمد چنین ادعایی ندارد.

برخی از احادیث این را می‌گویند و ادعا می‌کنند که عیسی روزی به عنوان مسیح باز خواهد گشت تا سلطنت کند، اما او خدا نیست. همانطور که گفتم، الله کاملاً واحد است و پسری ندارد، و آنها همچنین ادعا می‌کنند، شاید در این مورد اختلاف نظر وجود داشته باشد، اما این یک برداشت کلی از قرآن است که عیسی بر روی صلیب نمرد، بلکه او به بهشت برده شد و جایگزینی به جای او قرار داده شد. بنابراین، این یک مرور سریع از اسلام است.

می‌توان در مورد هر یک از این موارد بسیار بیشتر گفت. به دو مورد از آنها که مستقیماً از مسیحیت رشد کرده‌اند، می‌پردازیم و اولین مورد چیزی است که من آن را لیبرالیسم قدیمی می‌نامم. این نوعی از لیبرالیسم لیبرال است که از مسیحیت در اوایل دهه ۱۷۰۰ میلادی ظهور کرد، احتمالاً از اوایل دهه ۱۷۰۰ میلادی شروع شد، اما تا اواخر دهه ۱۷۰۰ میلادی کمی قدرت گرفت و سپس در دهه ۱۸۰۰ و حتی در طول قرن بیستم ادامه یافت.

اساساً، لیبرالیسم قدیمی معتقد است که انجیل‌ها حاوی مطالب افسانه‌ای زیادی هستند زیرا معجزاتی اتفاق نمی‌افتند. خب، کاملاً واضح است که اگر معجزاتی اتفاق نیفتند، از آنجایی که انجیل‌ها معجزات زیادی دارند، نمی‌توانند خیلی قابل اعتماد باشند. بنابراین، ادعای آنها این است که خدا وجود دارد، درست است؟

خدا فقط از طریق عیسی به طور مشیت الهی عمل می‌کرد، اما به نوعی مردم او را اشتباه فهمیدند و او توسط مسیحیان غیریهودی اولیه به مقام الوهیت رسید.

او نوعی معلم اخلاق بود، همانطور که شاید رایج‌ترین دیدگاه در لیبرالیسم قدیم باشد، و اینکه او بیشتر از دیگران از خدا در خود داشت. من معتقدم هری امرسون فاسدیک بود که گفت عیسی الهی بود، اما مادر من هم همینطور بود، چیزی شبیه به آن. بنابراین، عیسی به عنوان یک مثال بر روی صلیب مرد، اما رستاخیز او فقط یک رستاخیز معنوی است.

حتی کارل هنری یک بار از کارل بارت پرسید که فکر می‌کنم اگر یک خبرنگار روزنامه صبح عید پاک در آرامگاه بود، آیا چیزی برای گزارش داشت؟ و بارت مستقیماً به این سوال پاسخ نداد. حال به سراغ توسعه لیبرالیسم قدیمی برویم که اغلب نئوآرتدکس نامیده می‌شود و طیف وسیعی از دیدگاه‌ها را نیز در بر می‌گیرد زمانی، حتی تصور می‌شد که بولتمان یک نئوآرتدکس است، هرچند بعداً این تصور به طور کلی کنار گذاشته شد.

دیدگاهی مشابه با لیبرالیسم قدیم در مورد انجیل‌ها، یعنی اینکه معجزات اتفاق نمی‌افتند و از این قبیل، اما نئوآرتدوکس‌ها معتقدند که عیسی تاریخ به اندازه مسیح ایمان اهمیت ندارد، بنابراین شما تمایل دارید این نوع رویکرد دو سطحی را به مسائل داشته باشید و مسیحیان باید به مسیح ایمان علاقه داشته باشند تا عیسی تاریخ. به نظر می‌رسد این تلاشی برای نجات، اگر دوست دارید، ارزش‌های دینی است، در حالی که تاریخ به اصطلاح علمی را می‌پذیرید که در آن معجزات رخ نمی‌دهد. بنابراین این یک دیدگاه بسیار پیچیده از چهار رویکرد مختلف به این ایده است که عیسی فقط انسان است اما به هیچ وجه خدا نیست.

دسته دوم این است که عیسی به نوعی الهی است، اما نه به معنای کتاب مقدس. و در اینجا اول از همه به شاهدان یهوه نگاه می‌کنیم. شاهدان یهوه به خدایی اعتقاد دارند که معجزه می‌کند و غیره، اگرچه خدا از این نظر که کاملاً واحد است، بیشتر شبیه خدای اسلام است.

خدای کوچک است. در یکی از پیشنهادها، و نمی‌دانم که آیا این پیشنهاد رسمی در حال حاضر است یا خیر می‌توان گفت که عیسی نوعی تناسخ است، شاید آنها از این اصطلاح استفاده نمی‌کنند، یعنی فرشته مقرب میکائیل، که میکائیل از هستی ساقط شد اما نیروی حیات او در عیسی قرار گرفت، همانطور که اگر دوست دارید، او خلق شده است. و اینکه توسط این فرشته مقرب میکائیل، این روشی است که یهوه خدا همه چیز را خلق کرده است.

او نماینده خدا در خلقت بود. بنابراین، من سعی می‌کنم برخی از متون کتاب مقدس را که عیسی را به عنوان نماینده خدا در خلقت تصویر می‌کنند، بررسی کنم. بنابراین، عیسی، از نظر شاهدان یهوه، خدای متعال نیست و نباید او را پرستش کرد.

او از یک باکره متولد شد، معجزات انجام داد و بر روی صلیب جان باخت؛ به دلایلی، جسد او در مقبره در حال حل شدن است، اما او روزی باز خواهد گشت تا پادشاهی زمینی را برای شاهدان وفادار خود، شاهدان یهوه، برقرار کند. این نسخه از عیسی به نوعی الهی است اما نه به معنای کتاب مقدس. مورمون‌ها من، سعی می‌کنم در اینجا از بحث در مورد مورمون‌ها که کار زیادی روی پیشینه تاریخی آنها انجام داده‌ام خودداری کنم، اما کتاب مورمون از نظر دیدگاهش نسبت به عیسی نسبتاً آرتدکس و کم و بیش تثلیثی است.

عیسی به عنوان زاده شده از باکره، مسیح، معجزه‌گری که از مردگان برخاست، دیده می‌شود. اما آنها برخی از متون مقدس بعدی را نیز دارند. آنها اثری به نام مروارید گرانبها و اثری دیگر به نام اصول و پیمان‌ها دارند و

طبق این متون مقدس بعدی، آموزه مورمونیسیم این است که انسان‌ها می‌توانند مانند عیسی و مانند پدر خدا شوند و پدر زمانی انسان بوده است.

عیسی در زمانی که بر روی زمین بود، صرفاً یک انسان بود، هرچند از این نظر که پسر روحانی نخست‌زاده پدرش و مادر روحانی‌اش در آسمان بود، غیرمعمول بود. او هنگامی که مریم باردار شد، از آسمان فرستاده شد و از زمان عروجش، به یک خدا تبدیل شده است. با این حال، مرگ او فقط ما را از گناه نخستین نجات می‌دهد و ما باید بیشتر کارهای دیگر را انجام دهیم تا مورد رضایت خدا باشیم و به بالاترین سطح بهشت وارد شویم.

من در اینجا دسته‌سومی را ذیل عنوان «عیسی با خدا» به معنایی اما نه به معنای کتاب مقدسی آن فهرست می‌کنم: جنبش عصر جدید. جنبش عصر جدید گروهی بسیار متنوع از دیدگاه‌هاست که اگر دوست داشته باشید، با ترکیبی از نگرش‌های غربی نسبت به شخصیت و این قبیل چیزها، با عناصری که از هندوئیسم و بودیسم، معمولاً تناسخ، می‌آیند، مشخص می‌شوند. به طور کلی، عیسی به عنوان یکی از بزرگان، اما معمولاً نه بزرگترین، از آنچه که آنها «استادان عروج‌یافته» می‌نامند، در نظر گرفته می‌شود، کسانی که از طریق تلاش معنوی و روشن‌بینی خود، بسیار فراتر از سطح اکثر انسان‌ها رفته‌اند.

شما نیز در جنبش عصر جدید می‌توانید از طریق یک یا چند تکنیک که از یک مرشد به مرشد دیگر متفاوت است، به یک خدا تبدیل شوید. اصطلاح مسیح در جنبش عصر جدید معمولاً برای سطحی از روشن‌بینی معنوی استفاده می‌شود و منصبی نبود که منحصراً توسط عیسی مسیح اداره شود. من یک پاورپوینت خود با عنوان عیسی در عصر جدید دارم که دیدگاه‌های عیسی را توسط دو تن IBRI کوچک در وب‌سایت از معلمان عصر جدید، ادگار کیسی و بنجامین کریم، ترسیم می‌کند.

بنابراین، این نوعی مرور سریع بر چیزی است که می‌توانیم آن را دیدگاه‌های مختلف مذهبی بنامیم. این کل طیف را پوشش نمی‌دهد، اما ایده‌ای از تنوع موجود در آن به شما می‌دهد. در ادامه می‌خواهیم در مورد چیزی که می‌توانیم آن را دیدگاه‌های ظاهراً تاریخی بنامیم، فکر کنیم.

در ۲۰۰ سال گذشته، تلاش‌های بی‌شماری برای خلق عیسی واقعی تاریخی صورت گرفته است، کسی که ظاهراً کاملاً با شخصی که در انجیل‌ها تصویر شده متفاوت است. این تلاش‌ها مرتباً فرض می‌کنند که معجزات رخ نمی‌دهند. آنها مجبور به انجام این کار نبودند، اما این یکی از ویژگی‌های کل این جریان است زیرا آنها به نوعی توسط علم رد شده‌اند، بنابراین انجیل‌ها، همانطور که قبلاً اشاره کردم، که پر از معجزات هستند، نمی‌توانند قابل اعتماد باشند.

طرفداران چنین دیدگاه‌هایی برخی از مطالب انجیل را می‌پذیرند و بقیه را رد می‌کنند، و در مورد اینکه کدام را می‌پذیرند و کدام را رد می‌کنند، اختلاف نظر دارند، اگرچه در رد معجزات اتفاق نظر دارند. ما در اینجا قصد داریم چند نمونه از ویژگی‌های جنبش‌های فلسفی مختلف در طول ۲۰۰ سال گذشته، از قبل از ۱۸۰۰، را «ارائه دهیم. آلبرت شوایتزر، در کتاب خود که درست پس از ۱۹۰۰ با عنوان «جستجوی عیسی تاریخی» نوشته شده است، بیش از ۱۰۰ مورد از این زندگینامه‌های لیبرال از مسیح را مورد بحث قرار می‌دهد.

یادم می‌آید خیلی وقت پیش که برای اولین بار این را خواندم، وقتی فصل اول را هم می‌خوانید، کمی ترسناک است. می‌گویید، وای، اگر عیسی واقعاً این‌طور بود چه؟ اما بعد از اینکه ۵۰ یا ۷۵ تا از آنها را خواندید می‌گویید، همه اینها دارند در تاریکی تیر می‌اندازند. چیزی را که برای مسیحیت حیاتی است، کنار گذاشته‌اند و بعد از آن اساساً دارند دست و پا می‌زنند، با وجود اینکه این افراد باهوش هستند و بسیاری از آنها محققان بسیار قابل توجهی هستند.

خب، ما نگاهی خواهیم انداخت و هر یک از این موارد را به طور آزمایشی تحت یک دیدگاه فلسفی طبقه‌بندی خواهیم کرد، اگرچه افرادی که این کار را انجام می‌دهند فیلسوف نیستند، اما اساساً به نوعی فلسفه از این نوع پایبند بوده‌اند. بنابراین، اول از همه، با دئیسم شروع می‌کنیم. دئیسم خدا را به عنوان خالق می‌بیند، اما او به نوعی خالق ساعت‌ساز است.

او جهان را سرهم می‌کند، اما پس از آن دیگر در آن دخالت نمی‌کند. او کسی است که در امور انسان‌ها دخالت نمی‌کند، همانطور که برای یک ساعت‌ساز، کمی ناشیانه است که مجبور باشد پشت ساعت را باز کند و با اجزای داخل آن ور برود. بنابراین، دئیست‌ها فکر می‌کنند که خدایی که مدام در جهان معجزه می‌کند، بسیار ناشیانه خواهد بود.

حدس می‌زنم آنها این احتمال را در نظر نمی‌گیرند که جهان ممکن است یک ساعت نباشد، بلکه چیزی شبیه گیتار، یا ویولن، یا یک بازی تعاملی باشد که در آن برای بازیکن، اگر دوست دارید، که در این مورد سازنده نیز هست، طراحی شده است تا برای انجام کارهای مختلف با این ابزار خاص، یعنی جهان، مداخله کند. خب، برگردیم به موضوع خودمان، می‌خواهیم کمی در مورد هرمان ساموئل ریماروس و کتابش فکر کنیم که در واقع مجموعه‌ای از قطعات بود. کل کتابی که او آماده کرده بود هرگز منتشر نشد، اما این کتاب قطعات ووفنبودل «نام دارد و از سال ۱۷۷۴ تا ۱۷۷۸ منتشر شد».

ریماروس منتشر نشد و به صورت تکه تکه منتشر شد، و شاید در نهایت کل آن منتشر می‌شد، به جز واکنش‌ها به تکه‌های منتشر شده. دو قسمتی که در اینجا به آنها علاقه‌مند خواهیم بود، آنهایی هستند که به عیسی می‌پردازند. یکی از این تکه‌ها «درباره داستان رستاخیز» نام دارد و دیگری «اهداف عیسی و شاگردانش» نامیده می‌شود. به گفته ریماروس، عیسی ادعا می‌کرد که یک مسیح از نوع یهودی است، یعنی کسی که قرار است برای نجات اسرائیل از ستمگران سیاسی‌شان، بازگرداندن آنها به سوی خدا و از این قبیل چیزها بیاید.

و بنابراین، طبق گفته ریماروس، او فکر می‌کرد که عیسی این کار را انجام می‌دهد، و بنابراین تلاشی برای انجام این کار انجام داد، اما هیچ تلاشی برای تأسیس دین جدیدی نکرد. طبق گفته ریماروس، او برخی از درمان‌های روان‌تنی را انجام داد. حداقل بسیاری از لیبرال‌های اولیه را خواهید یافت که معتقدند عیسی قادر به انجام آن نوع درمان‌هایی بود که غیرمسیحیان فکر می‌کنند کارزماتیک‌ها می‌توانند انجام دهند یا چیزی شبیه به آن، که آنها معجزه‌آسا نیستند، اما نوعی درمان روان‌تنی یا هیپنوتیزم یا چیزی شبیه به آن هستند.

خب، عیسی سعی کرد شورشی علیه روم راه بیندازد، اما شکست خورد، و بنابراین به عنوان یک انقلابی اعدام شد. با این حال، پس از مرگش، شاگردانش متوجه شدند که او شکست خورده است، اما آنها عادت کار کردن را کنار گذاشته بودند. همانطور که هر کسی که کشیش نیست می‌داند، کشیشان کاری جز ایراد یک خطبه ۳۰ دقیقه‌ای یا ۱۵ دقیقه‌ای یک بار در هفته انجام نمی‌دهند، و بنابراین یک شاگرد، که عادت کار کردن را کنار گذاشته بود، تصمیم گرفت دین جدیدی را آغاز کند، و بنابراین جسد عیسی را از مقبره دزدیدند، ادعا کردند که او از مردگان برخاسته است، و ادعا کردند که او آنها را برای موعظه این دین جدید فرستاده است.

بنابراین، آنها یک آخرالزمان جدید ابداع کردند که در آن مسیح برای بار دوم بازمی‌گردد. خب، انتشار مطالب ریماروس جنجالی به پا کرد، شهرت او را از بین برد و خانواده‌اش انتشار بیشتر این قطعات را منتفی کردند. پس این ریماروس بود.

با این حال، ریماروس علاوه بر جنجال، تأثیر دیگری نیز داشت. اثر ریماروس راه را برای بازسازی‌های لیبرال بعدی که به طور کلی کمتر جدی بودند، باز کرد. همچنین سابقه‌ای برای نادیده گرفتن رساله‌های عهد

جدید، رساله‌های پولس و پطرس و یوحنا، تأکید بر آموزه‌های آخرالزمانی عیسی، آموزه‌های آخرالزمانی که ریماروس و اکثر لیبرال‌ها واقعاً دوست ندارند، و ادعا اینکه بسیاری از مطالب موجود در انجیل‌ها ساخته‌ی حواریون یا کلیسای بعدی است، به جای اینکه به عیسی برگردد، ایجاد کرد.

خب، این قطعات دئیسم و ریماروس از کتاب ولف و بودل است. حدود ۵۰ سال بعد به خردگرایی می‌رسیم و خردگرایی یک جهان‌بینی است که فکر می‌کند وحی غیرضروری است زیرا حقیقت اخلاقی چیزی است که واقعاً اهمیت دارد. این حقیقت ابدی است، و با استدلال خوب می‌توان نتیجه گرفت که لازم نیست خیلی به اطراف دنیا نگاه کنید تا ببینید اوضاع چگونه است. می‌توانید به درون ذهن خود نگاه کنید و ببینید اوضاع چگونه است.

این ایده از زمان فیلسوفان یونانی-رومی وجود داشته و اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، حتی در دهه ۱۶۰۰ میلادی نیز احیا شده بود، اما اکنون در اوایل دهه ۱۸۰۰ میلادی به شدت در حال ظهور بود. ما می‌خواهیم در اینجا به هاینریش پائولوس نگاهی بیندازیم. برخلاف ریماروس، هاینریش پائولوس اثری به نام «زندگی عیسی» نوشت و «زندگی عیسی» اثر آلمانی است که زندگی دلسوزانه‌ای از مسیح را به تصویر می‌کشد.

بنابراین، او جذب عیسی شد و حداقل نسخه خودش از عیسی را دوست داشت. و بنابراین، در مورد ریماروس و پائولوس می‌بینیم که آنچه شاید نمونه بارزتر از چیزی باشد که قبلاً به آن اشاره کردم، لیبرالیسم کلامی است، یعنی عیسی یک معلم اخلاق بزرگ با بینش و توانایی غیرمعمول بود. بیشتر آنچه پائولوس آموخته است امروزه فراموش شده است.

تأثیر اصلی کار پائولوس، برخورد عقل‌گرایانه او با معجزات بود. یعنی، او ادعا می‌کرد که معجزات واقعاً اتفاق می‌افتند، اما معجزه‌آسا نبودند. آنها به عنوان رویدادهای غیر ماوراء طبیعی اشتباه گرفته می‌شدند و شاگردان یا مردم در میان جمعیت فکر می‌کردند که آنها معجزه‌آسا هستند.

بنابراین، عیسی واقعاً مردم را شفا می‌داد، اما این کار را با نوعی قدرت معنوی ناشناخته انجام می‌داد که روی یا چیزی شبیه به آن. به گفته پائولوس، عیسی ESP سیستم عصبی کار می‌کرد - چیزی شبیه هیپنوتیزم یا همچنین از طب طبیعی و رژیم غذایی استفاده می‌کرد، همانطور که شفادهندگان جامع نگر امروزی و مردم با غذای سالم انجام می‌دهند.

توضیح معجزات ذاتی عیسی آشکارا دشوارتر است. پائولوس اظهار داشت که انواع زیر از یک به دیگری متفاوت است. عیسی روی آب راه می‌رفت.

او واقعاً داشت روی ساحل یا روی یک تپه شنی راه می‌رفت. و بنابراین، وقتی پیتر از قایق بیرون می‌آید، روی تپه شنی قدم نمی‌گذارد و طبیعتاً به داخل آن می‌رود و غیره. بنابراین اساساً مشکل همین است.

در مورد شفای ۵۰۰۰ نفر توسط عیسی چطور؟ خب، معلوم شد که حدود ۲۵۰۰ نفر از آنها ناهارهای نسبتاً مفصلی زیر ردای خود پنهان کرده‌اند. اما وقتی این پسر کوچک نان و ماهی خود را بیرون می‌آورد، این باعث شرمساری همه افراد دیگر می‌شود و آنها نان و ماهی خود را بیرون می‌آورند و آنها را به اشتراک می‌گذارند و برای همه به اندازه کافی وجود دارد. در مورد تغییر شکل عیسی چطور؟ خب، یادتان هست که وقتی این اتفاق افتاد، حواریون تقریباً در خواب بودند و آنها در بالای کوه هستند و خورشید در حال طلوع است و این اتفاق در سمت غرب قله کوه رخ می‌دهد.

عیسی درست بالای کوه است، و خورشید از پشت سرش طلوع می‌کند، بنابراین موها، لباس‌ها و غیره‌اش را روشن می‌کند. و بنابراین، او اینگونه می‌درخشد، و این دو مرد برجسته از اورشلیم، آنها را با موسی و الیاس اشتباه می‌گیرند. بنابراین این تغییر شکل است.

رستاخیز لازاروس و دیگران. عیسی تشخیص داد که آنها در کما هستند و به نحوی توانست آنها را بیدار کند. رستاخیز خود عیسی نیز از این نظر مشابه بود که به گفته پولس، او بر روی صلیب نمرد، اما به کما رفت.

مقبره خنک و عطر خوشبوی آن، او را به هوش آورد. زلزله به راحتی سنگ را به کناری غلتاند و عیسی برای مدتی بر شاگردانش ظاهر شد. اما در واقع، او به شدت از مصلوب شدن آسیب دیده بود و بنابراین بعداً آنها را رها کرد تا بمیرند.

آخرین عزیمت او، او از تپه به سمت ابرها بالا می‌رود و آنها فکر می‌کنند که این یک عروج است. خب، این دیدگاه عقل‌گرایانه پائولوس در مورد معجزات است. کار پائولوس در گسترش چنین دیدگاه‌های لیبرالی در آنچه ما محافل مسیحی می‌نامیم، مهم بود.

بنابراین، دئیسم (خداباوری دینی) نسبتاً از مسیحیت متمایز بوده است. این به این معنی نیست که مسیحیان مدعی دئیسم وجود نداشتند، اما اکنون در محافل مسیحی، این دیدگاه عقل‌گرایانه‌تر می‌شود و نسخه‌ای لیبرال از مسیحیت پدیدار می‌شود. یعنی افرادی که ادعای همدردی با عیسی دارند اما همچنان معجزات او را رد می‌کنند.

پائولوس شغلش را از دست نداد، همانطور که احتمالاً راماریس اگر هنوز زنده بود، از دست می‌داد، یا اعتبارش را به خاطر کتاب از دست نداد، همانطور که در واقع راماریس از دست داد. رویکرد توجیه‌گرانه او به معجزات، اگرچه به سرعت حتی توسط لیبرال‌ها مورد تمسخر قرار گرفت، اما هنوز هم در برخی موارد توسط آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین، گاهی اوقات، در یک کتاب مدرسه یکشنبه لیبرال، درسی در مورد غذا دادن به ۵۰۰۰ نفر خواهیم دید، و این درس در مورد تقسیم کردن خواهد بود.

خب، به نکته‌ی کوچیکی در مورد به اشتراک گذاشتن وجود داره، اما مطمئناً نکته‌ی اصلی معجزه‌ی واقعی این نیست. خب، دئیسم و خردگرایی. حالا می‌ریم سراغ ایده‌آلیسم.

البته ایده‌آلیسم امروزه به طور گسترده در گفتار عامیانه استفاده می‌شود، اما در محافل فلسفی، نوعی جهان‌بینی است. این ایده است که ذهن یا ایده‌ها واقعیت اساسی هستند نه ماده. به عنوان مثال، فرقه‌ای که ما آن را علم مسیحی می‌نامیم معتقد است که ماده واقعاً وجود ندارد، این ذهن است که عمل می‌کند و بنابراین، اگر ذهن شما بتواند به روش صحیح روشن شود، بر بیماری‌های شما غلبه خواهد کرد زیرا بیماری‌ها اساساً توهم هستند.

خب، ما قصد داریم نگاهی به دیوید فریدریش اشتراوس و اثر او، که لایب نیتس، زندگی عیسی نیز نامیده می‌شود، بیندازیم که تنها در سال ۱۸۳۵، تنها هفت سال پس از اثر پائولوس، منتشر شد. به گفته اشتراوس، تمام زندگی عیسی تحت تأثیر تفسیر اسطوره‌ای قرار گرفته است، نه فقط تولد و رستاخیز او. آنطور که برخی از لیبرال‌های کمی زودتر مطرح کرده بودند. اشتراوس در اینجا اسطوره را به عنوان یک حقیقت دینی جاودانه تعریف می‌کند که در قالب تاریخی پوشیده شده است.

بنابراین، اینها چیزهایی هستند که در واقع در تاریخ اتفاق نیفتاده‌اند، اما برای اهداف آموزشی، به شکل تاریخی ساختار یافته‌اند. بنابراین، اگر چیزی از این نوع را دوست دارید، نوعی سهموی است. و اشتراوس ادعا کرد که این شکل تاریخی اغلب با استفاده از مطالب افسانه‌ای تولید شده است.

بنابراین، از نظر اشتراوس، ایده‌های مذهبی بیان‌شده در زندگی عیسی حقیقت دارند، اما وقایع واقعاً اتفاق نیفتاده‌اند. برای مثال، الوهیت مسیح از نظر اشتراوس یک حقیقت تاریخی نیست، بلکه، چه بگوییم والاترین ایده، والاترین ایده‌ای است که تاکنون توسط بشر تصور شده است. این وحدت الوهیت و انسانیت است.

اینکه انسان و خدا واقعاً یکی هستند، و الوهیت مسیح به عنوان یک روش اسطوره‌ای برای بیان این موضوع استفاده می‌شود. اینکه همه ما الهی هستیم، ما را به هری امرسون فاسدیک و کتاب «مادرم الهی بود» او و غیره بازمی‌گرداند. اشتراوس در لایب‌نیتس، هم به عقاید ارتدکس و هم به عقاید عقل‌گرایانه درباره عیسی حمله می‌کند، به ویژه توضیحات پائولوس درباره معجزات را که البته همانطور که قبلاً دیده‌اید، تمسخر آنها. کار سختی نیست، به سخره می‌گیرد.

با این حال، اشتراوس توضیحات مثبت کمی از خودش برای وقایع تاریخی ارائه می‌دهد، احتمالاً به این دلیل که واقعاً به آنچه اتفاق افتاده توجه نداشته است. او یک ایده‌آلیست است. این چیزی نیست که مهم باشد.

شما برخی از این موارد را در آثار افلاطون، که دغدغه‌اش ایده‌ها بود و نه رویدادهای تاریخی، می‌بینید. کتاب اشتراوس در زمان خودش با واکنش نسبتاً شدیدی روبرو شد، زیرا هم ضد مسیحی و هم ضد عقل‌گرایی بود، با این حال، این کتاب زمینه را برای بولتمان در قرن بیستم، که کمی بیشتر در مورد او صحبت خواهیم کرد، و مکتب اسطوره‌زدایی زمان بولتمان، فراهم کرد.

اشتراوس همچنین سه مشکل مطرح کرد که می‌توان گفت حوزه‌های مشکل‌ساز آنها تا به امروز همچنان بر مطالعات لیبرال درباره عیسی مسیح تسلط داشته‌اند. یکی از این موارد، مشکل معجزه در مقابل اسطوره است. اشتراوس، در محافل لیبرال، عملاً به پذیرش لیبرال معجزات در روایت انجیل به عنوان امری تاریخی پایان داد.

امروزه فقط روایت‌های شفابخشی توسط برخی لیبرال‌ها پذیرفته می‌شوند که می‌گویند عیسی نوعی درمان روان‌تنی انجام داده است، همانطور که شفا دهندگان ایمانی هنوز هم انجام می‌دهند. اشتراوس کل این سوال را در مورد عیسی تاریخی در مقابل مسیح ایمانی مطرح کرد. اشتراوس حقیقت تاریخی را از ارزش مذهبی جدا کرد و رویکرد مسیح ایمانی را ترجیح داد.

همه لیبرال‌ها این کار را نکرده‌اند. برخی مسیر دیگری را در پیش گرفته‌اند. ما می‌خواهیم بفهمیم که عیسی واقعی تاریخ چگونه بوده و همان دینی را که او داشته، داشته باشیم یا حداقل ایده‌هایی از او یا چیزی شبیه به آن کسب کنیم.

حوزه سوم، تمایز بین انجیل یوحنا و انجیل‌های هم‌نوا است. اشتراوس با حمله به اعتبار انجیل یوحنا، به طور مؤثرتری نسبت به آنچه رامیرز قبلاً انجام داده بود، رد گسترده آن را بنا نهاد. بنابراین این ایده‌آلیسم است.

رمانتیسم بعدی. رمانتیسم واکنشی است در برابر تأکید عقل‌گرایی بر عقل و منطق. برای رمانتیسم احساسات و شهود بینش‌هایی می‌دهند که نمی‌توانید از طریق عقل به دست آورید.

آیا باید همینجا متوقف شویم و بعد از آن ادامه دهیم؟ بسیار خب. ما در اینجا به رمانتیسیسم، واکنشی در برابر تأکید عقل‌گرایی بر عقل و منطق، خواهیم پرداخت. زیرا رمانتیسیسم، احساسات و شهود، بینش‌هایی می‌دهند که نمی‌توانید از طریق عقل به دست آورید.

از نظر ارنست رنان، او کسی است که قرار است به او بپردازیم، و زندگی او زندگی عیسی است، اما به زبان فرانسوی، زندگی عیسی. از نظر ارنست رنان، تصویر انجیل از عیسی بدون معجزات، منطقی نیست. بنابراین، او مطالب را به سه مرحله مختلف در زندگی عیسی تقسیم می‌کند.

او عیسی را یک معلم اخلاق، یک انقلابی و سپس یک شهید می‌داند. رنان ادعا کرد که هر سه مرحله این دیدگاه، معلم اخلاق، انقلابی و شهید، تاریخی بوده‌اند، اما به نحوی در روایت‌های انجیل که از نظر زمانی با هم مخلوط شده‌اند، با هم ترکیب شده‌اند و او ادعا می‌کند که هر جنبه، دوره متمایزی در زندگی عیسی داشته است. اول از همه، او می‌گوید عیسی یک معلم اخلاق بود.

عیسی در ابتدا معلمی خوش‌بین، خوش‌برخورد و اخلاق‌مدار بود که موعظه کردن را از یحیی تعمیددهنده آموخته بود. او در مقام معلمی مهربان و مهربان به جلیل بازمی‌گردد و پیروانی وفادار از مردان و زنان جوان و همچنین گروه بزرگی از جلیلی‌های شیفته را به خود جذب می‌کند. او به جز برخی شفاهای روان‌تنی، هیچ معجزه‌ای انجام نمی‌دهد.

وقتی به اورشلیم می‌رود، متوجه می‌شود که خاخام‌ها آنها را نمی‌پذیرند. در نتیجه، وارد مرحله دوم می‌شویم. او انقلابی می‌شود و برای خلاص شدن از شر خاخام‌ها مبارزه می‌کند. او شروع به انجام معجزات ساختگی می‌کند تا پیروان بیشتری را جذب کند.

خیلی زود، عیسی متوجه می‌شود که جنبشش از حمایت مردمی کافی برای شکست دادن خاخام‌ها برخوردار نیست و نمی‌تواند بدون اینکه لو برود، به انجام معجزات به طور نامحدود ادامه دهد. بنابراین، وارد مرحله سوم می‌شویم و آن این است که او تصمیم می‌گیرد جاه‌طلبی‌های دنیوی را کنار بگذارد و شهید شود. قبل از مرگش، او یک جنبش مذهبی را آغاز می‌کند تا آموزه‌ها حفظ شوند.

او مراسم ساده غسل تعمید و شام خداوند را برای ایجاد وحدت در گروه برقرار می‌کند و رهبرانی را که خود می‌نامد، انتخاب می‌کند و اجازه می‌دهد که گرفتار شود و بر روی صلیب بمیرد. در واقع، استراتژی او بهتر از آنچه انتظار داشت، جواب می‌دهد، زیرا مریم مجدلیه دچار توهم می‌شود که عیسی زنده است. خب، این زندگی عیسی از نظر رنان است.

اثر رنان برای گسترش بازسازی‌های لیبرال از زندگی عیسی به مخاطبان عام و تحصیل‌کرده اهمیت دارد، زیرا کتاب‌های قبلی همگی آثاری نسبتاً فنی نوشته شده بودند و به‌ویژه آن را به کاتولیسیسم گسترش می‌دهند. بنابراین، ما تقریباً در این زمان شاهد آغاز کاتولیسیسم لیبرال هستیم. رنان در را به روی این ایده گشود که می‌توان اعتبار را با زیبایی‌شناسی قضاوت کرد.

خدا نمی‌تواند اینطور باشد چون من آن را دوست ندارم. به اندازه کافی زیبا نیست، و این ایده از بین نرفته است. ایده او مبنی بر غیرقابل اعتماد بودن چارچوب زمانی انجیل‌ها، بعداً در نقد شکلی مطرح خواهد شد.

قبل از رسیدن به وضعیت فعلی، به آخرین بخش از تور خود می‌رسیم و آن دیدگاه فلسفی است که ما آن را شک‌گرایی می‌نامیم. شک‌گرایان تا حد بیشتری نسبت به مواضع بالا شک دارند و احساس می‌کنند بازسازی زندگی عیسی غیرممکن است. ما قصد داریم به ویلهلم ورده و اثر او نگاهی بیندازیم که با عنوان انگلیسی «راز

مسیحیایی «که در سال ۱۹۰۱ منتشر شد، تنها چند سال قبل از تلاش شوایتزر برای یافتن عیسی تاریخی، باقی خواهد ماند.

ورد علیه بازسازی‌هایی که در آن زمان رایج بودند، تا حدودی شبیه به آنچه در بالا طرح شد، واکنش نشان می‌دهد و استدلال می‌کند که بسیاری از مطالب این تصاویر با خواندن غیرمستقیم و نادیده گرفتن آنچه عیسی در مورد داوری دوم، جهنم و مواردی از این دست گفته است، به دست آمده است، کاری که لیبرالیسم الهیاتی مدرن نیز تمایل به انجام آن دارد. ورد سعی نمی‌کند زندگی کامل عیسی را ترسیم کند، بلکه سعی می‌کند یک مشکل واحد را حل کند. آن مشکل این است که اگر عیسی هرگز ادعا نکرد که مسیح است همانطور که لیبرالیسم الهیاتی فکر می‌کرد، چرا مدام به مردم می‌گفت که این را مخفی نگه دارند، باشه؟ ببخشید، من فقط حرف خودم را زدم.

اگر عیسی ادعا می‌کرد که مسیح است، چرا مدام به مردم می‌گفت که این را مخفی نگه دارند؟ پاسخ ورید این است که مرقس راز مسیحیایی را اختراع کرد زیرا عیسی هرگز ادعا نکرد که مسیح است، اما مرقس و اطرافیانش فکر می‌کردند که او مسیح است. ورید به این باور می‌رسد که کل چارچوب روایی مرقس غیرقابل اعتماد است و فقط برخی از داستان‌ها و گفته‌های فردی در این انجیل واقعاً اتفاق افتاده‌اند. در این مرحله از روایت ما از زندگی لیبرال عیسی، توجه کنید که لیبرال‌ها اکنون همه انجیل‌ها را کنار گذاشته‌اند. یوحنا دیر کرده است، متی و لوقا بر مرقس بنا می‌کنند و مرقس غیرقابل اعتماد است.

وقتی به بحث در مورد مسئله‌ی هم‌نگری خود رسیدیم، برمی‌گردیم و در مورد روایت‌های متی و لوقا از مرقس بحث خواهیم کرد. این شک و تردید عمیق نسبت به روایت‌های انجیل منجر به اعمال نقد شکلی بر زندگی مسیح توسط رودولف بولتمان و دیگران از حدود سال ۱۹۲۰ شد و پس از آن، نوشتن زندگی‌نامه‌های علمی و لیبرال مسیح را تا حدود سال ۱۹۵۰ متوقف کرد. جستجوها برای عیسی تاریخی در دهه‌ی ۵۰ میلادی، که به اصطلاح «جستجوی دوم» نامیده می‌شود، توسط لیبرال‌هایی که از نوع خاصی از شک و تردید افراطی مورد حمایت بولتمان ناراضی بودند، از سر گرفته شد و اکنون عموماً تصور می‌شود که ما در مرحله‌ای به نام «جستجوی سوم» هستیم.

من این موضوع را با جزئیات زیاد دنبال نمی‌کنم. چیزی که می‌خواهم بررسی کنم چیزی است که می‌توانیم آن را وضعیت فعلی بنامیم و در اینجا قصد داریم تعدادی از چیزهایی که در حال رخ دادن هستند را شرح دهیم اما وضعیت فعلی با تنوع قابل توجهی مشخص می‌شود. رنان در نوشتن کتاب «زندگی عیسی» اظهار نظری کرد مبنی بر اینکه اگر معجزات را حذف کنیم، دیگر عیسی معنایی ندارد، بنابراین او شروع به دسته‌بندی ویژگی‌های مختلف عیسی در این سه دسته کرد: معلم اخلاق، انقلابی و شهید و بنابراین اساساً ادعا کرد که یک خلط زمانی رخ داده است.

درست است که وقتی معجزه از رسالت عیسی حذف شود، شخص و زندگی او بی‌معنی می‌شوند و می‌توان احتمالات مختلفی را تصور کرد. نظریه‌های مدرن اغلب صرفاً ترکیبی از احتمالات قبلاً مشاهده شده هستند ما در اینجا قصد داریم خلاصه‌ای سریع از برخی از دیدگاه‌های مطرح شده از زمان جنگ جهانی دوم ارائه دهیم و آنها را «پسا بولتمانی‌ها»، «نقشه عید فصیح» «شونفیلد»، «قارچ مقدس و صلیب» «آلگرو جان مارکو» و «انجیل مخفی» «مورتون اسمیت» و «عیسی جادوگر» می‌نامیم و سپس کمی در مورد سمینار عیسی خواهیم گفت.

پسا - بولتمانی‌ها. پسا- بولتمانی‌ها اصطلاحی است که برای شاگردان سابق رودولف بولتمان، به ویژه گونتر بورنکمپ، هانس کونسلمان، کلاوس فوکس، ارنست کارمان و کسانی که همگی بسیار آلمانی به نظر می‌رسیدند، جیمز ام. رابینسون. خب، آمریکایی.

بورنکمپ تنها کسی از میان کسانی است که واقعاً کتاب «زندگی مسیح» با عنوان «عیسی ناصری» را نوشته است که در سال ۱۹۶۰ به انگلیسی ترجمه و منتشر شد. با این حال، دیگران مقالاتی در دایره‌المعارف یا مجلات نوشته‌اند. همه آنها ضد ماوراءالطبیعه هستند، اما همه آنها احساس می‌کنند که بولتمان در شک‌گرایی خود زیاده‌روی کرده است.

آنها به تاریخ علاقه بیشتری نسبت به او دارند و احساس می‌کنند که مطالب عهد جدید حداقل احساسی را به ما می‌دهد که بولتمان در مورد آنچه مردم در مورد عیسی فکر می‌کردند، به ما می‌دهد. با این حال، روش تاریخی خودشان هنوز بسیار شکاک است. آنها انجیل یوحنا را نادیده می‌گیرند.

آنها از متون هم‌نوا استفاده می‌کنند. آنها وقایع و گفته‌های معتبر عیسی را با استفاده از چیزی که آن را روش ناهماهنگی می‌نامند، انتخاب می‌کنند. این چیست؟ خب، یک مثال بزنید.

خود عیسی یهودی بود. پیروان او مسیحی بودند. بنابراین، هر ویژگی از آموزه‌های گزارش‌شده‌ی عیسی که یهودی به نظر می‌رسد، ممکن است به یهودیان برگردد نه به خود عیسی.

بسیار خوب، هر مطلبی که نشان دهد مسیحیان مسیحی هستند، ممکن است به مسیحیان اولیه برگردد نه به عیسی. بنابراین، تنها مطالبی که با یهودیت و مسیحیت قابل مقایسه نیستند، احتمالاً به عیسی برمی‌گردند. بنابراین، ما این مطالب را بررسی می‌کنیم تا به درک درستی از خود عیسی برسیم.

خب، این یک رویکرد بسیار مینیمالیستی به عیسی است، اما به طرز عجیبی، نتایج جالبی به بار می‌آورد. من اینجا اشاره می‌کنم که ناهماهنگی به عنوان یک روش‌شناسی مشکل دارد. مارتین لوتر را در نظر بگیرید.

مارتین لوتر کاتولیک بود. پیروان او لوتری بودند. بنابراین، هر چیزی را که در مارتین لوتر کاتولیک به نظر می‌رسد، دور می‌اندازید، و از شر تمام الهیات سنتی ارتدکس خلاص می‌شوید، و هر چیز دیگری را که لوتری به نظر می‌رسد، دور می‌اندازید، و احتمالاً به اسارت اراده یا چیزی شبیه به آن می‌رسید، اما حتی آن هم اگر دوست داشته باشید، نوعی کاتولیک آگوستینی به نظر می‌رسد.

خب، چه باید کرد؟ خب، بیایید نگاهی به نتایجی که پسا-بولتمانی‌ها به آن دست یافتند بیندازیم. آنها نتایج جالبی را استنتاج کردند که خیلی با مدل‌های لیبرال مطابقت ندارد. برای مثال، دیدگاه عیسی نسبت به خودش را در نظر بگیرید.

کِسْمان معتقد بود که در عهد جدید فضای بسیار متمایزی در مورد این سوال وجود دارد. اینکه عیسی خود را دارای الهام الهی و منحصر به فرد می‌دانست و او را برتر از یک پیامبر می‌دانست. در واقع، کِسْمان می‌گوید، عیسی ادعاهای مسیحایی کرد،

بسیاری از لیبرال‌ها نمی‌خواهند این راه را بروند. افراد عادی‌تر، با فکر کردن به دیدگاه عیسی نسبت به خودش، گفتند که عیسی ادعا کرده است که می‌تواند گناهان را ببخشد. چه نوع شخصی می‌تواند گناهان را ببخشد؟ خب، شما به یاد دارید که یهودیان وقتی شنیدند عیسی چنین چیزی گفته است، چه گفتند.

پیام اصلی عیسی این است که خدا آمده است تا K ä semann. سپس به آموزه‌های عیسی فکر می‌کنیم. به انسان‌ها آنچه را که شایسته آن نیستند، بدهد و آنها را از بندگی آزاد کند.

گفته‌ی هانس کونزلمان، ما در پیام عیسی، فیض و رستگاری را به تصویر می‌کشیم. عیسی از پادشاهی آینده‌ای سخن گفت که به یک معنا همین الان با ما روبروست.

این خیلی جالب است چون وقتی داشتیم در دانشگاه دوک یک دوره عهد جدید می‌گذراندم، نه یک دوره محافظه‌کارانه، نکته‌ی مهمی مطرح شد: خب، شما دو عنصر در انجیل می‌بینید که با هم ناسازگارند. پادشاهی آینده، پادشاهی حال. اما اینجا، کانزلمن می‌گوید هر دو وجود دارند.

هر دو در عیسی هستند. بنابراین، این نکته مرتباً در لیبرالیسم قدیمی که معمولاً این دو عنصر را در تضاد قرار می‌دهد، از قلم می‌افتاد. در حالی که مسیحیان در سال‌های اخیر به این سمت رفته‌اند که به آنچه در حال وقوع است، از نظر «از قبل» و «نه هنوز» فکر کنند و این تنش واقعی وجود دارد و واقعاً به یکی از ویژگی‌های اصلی الهیات مسیحی تبدیل شده است.

رفتار عیسی. معمولاً مردم می‌گویند که اعمال عیسی نشان می‌دهد که او مطیع خداست، اما ادعای اقتدار. منحصر به فردی دارد. برای مثال، در پاکسازی معبد دیده می‌شود.

او همچنین نسبت به مطرودین و طردشدگان لطف و مهربانی زیادی نشان می‌داد. نگرش عیسی را با نگرش فریسیان مقایسه کنید. خب، این نگاهی اجمالی به آنهاست و این نتایج به نظر ناچیز می‌آیند، اما قابل توجه هستند.

آنها می‌گویند که عیسی بسیار فراتر از آن چیزی است که لیبرال‌ها پذیرفته‌اند و باید در شک و تردید خود تجدید نظر کنند. خب، از پسا-بولتمانی‌ها می‌گذریم و به هیو شونفیلد، توطئه عید فصح ۱۹۶۶، نگاهی می‌اندازیم. هیو شونفیلد یک یهودی لیبرال بریتانیایی بود که در کمیته بین‌المللی طومار دریای مرده کار می‌کرد.

ظاهراً او در اوایل دوران کاری خود ادعاهای عیسی را پذیرفته بود، اما بعداً آن را کنار گذاشت. بنابراین ظاهراً او در مقطعی نوعی یهودی مسیحی اولیه بود. او با تفاسیر انجیلی از پیشگویی‌های عهد عتیق کاملاً آشنا است، و اگر سایر لیبرال‌ها با آن آشنا باشند، یا آن را به سخره می‌گیرند یا اصلاً آن را در نظر نمی‌گیرند. اما شونفیلد این کار را می‌کند.

به گفته شونفیلد، رسالت عیسی نقشه‌ای پیچیده برای تحقق پیشگویی‌های عهد عتیق در مورد مسیح، به ویژه مرگ و رستاخیز او است. از نظر شونفیلد، عیسی متقاعد شده است که مسیح است و شاگردانی را گرد هم می‌آورد اما برای امنیت خود از ادعای علنی مسیح بودن خودداری می‌کند. توجه کنید که شونفیلد توضیح خوبی برای راز مسیحی‌ارائه می‌دهد.

ادعای مسیح بودن خیلی زود امن نیست، باشه؟ ممکنه دلایل دیگه‌ای هم داشته باشه، اما این به ما نشون می‌ده که وریدا شاید خیلی زیاد روی راز مسیحی‌پا خودش پافشاری کرده. با این حال، در نهایت، عیسی در جلیل طرد می‌شود و متوجه می‌شود که برای تحقق پیشگویی عهد عتیق باید بمیرد و دوباره زنده شود. احتمالاً به مزمور ۲۲ یا اشعیا ۵۳ فکر می‌کند.

با این حال، عیسی تصمیم می‌گیرد به جای اعتماد به خدا برای رستاخیز، مرگ خود را جعل کند. او با استفاده از چندین دستیار که فقط در بخشی از نقشه حضور دارند، نقشه‌ای می‌کشد، خب، من مطمئن نیستم که افراد دیگر چه می‌کنند یا حتی چه کسانی هستند. مرگ و رستاخیز لازاروس جعلی است تا تنش با مقامات ایجاد شود.

فرقه ورود پیروزمندانه ترتیب داده می‌شود و مقامات یهودی را مجبور می‌کند برای جلوگیری از شورش اقدامی انجام دهند. عیسی زمان دستگیری خود را کنترل می‌کند، به این ترتیب که آنها تا زمان مشخصی او را پیدا

نکنند، به طوری که او فقط برای چند ساعت مصلوب شود. و سپس، هنگامی که او در این چند ساعت مصلوب می‌شود، کلمات رمزی را فریاد می‌زند، علی، علی، لما ساباختانی، و یک دستیار با اسفنجی که او را بی‌هوش می‌کند، بیرون می‌رود و عیسی به کما می‌رود.

خب، شوئفیلد اینگونه پیش می‌رود. شوئفیلد سپس معتقد است که نقشه، که تقریباً بی‌نقص بود، با نيزه زدن سرباز رومی خراب می‌شود. عیسی توسط یوسف آریماتیا و یک توطئه‌گر بی‌نام که او را ایکس می‌نامیم، از صلیب پایین آورده می‌شود. همان شب، عیسی از مقبره بیرون آورده می‌شود، به جای دیگری برده می‌شود و دوباره زنده می‌شود.

او به ایکس پیامی می‌دهد تا به شاگردان برساند. پیام، به آنها بگو که در جلیل به استقبال من بیایند. اما بعد از رفتن ایکس، عیسی می‌میرد و ایکس سعی می‌کند پیام را برساند، اما ظاهراً نمی‌داند که عیسی مرده است.

صبح روز بعد، ایکس سعی می‌کند به زنان کنار مقبره این را بگوید، اما آنها فکر می‌کنند او یک فرشته است. او سعی می‌کند به چند نفر از شاگردانش در جاده امائوس این را بگوید، اما آنها او را با عیسی اشتباه می‌گیرند. سردرگمی ادامه می‌یابد.

در نظر گرفته می‌شود X هر ظهوری که در آن عیسی بلافاصله شناخته نشده باشد، به عنوان ظهور ظهورهای واضح و محکم بعداً توسط کلیسا ساخته می‌شوند. خب، داستان شوئفیلد منعکس کننده تأثیر کشف طومارهای دریای مرده با تأکید بر انتظارات مسیحایی در مورد آن زمان است. در واقع، طومارهای دریای مرده اطلاعات زیادی در این زمینه به ما می‌دهند که قبلاً نداشتیم و باعث می‌شود که قدردانی جدیدی از انجیل یوحنا به عنوان یک منبع به ما داده شود.

این کتاب در برخورد جسورانه با پیشگویی‌های عهد عتیق، عجیب و غریب است. این کتاب ویژگی‌های کلاسیک چیزی را دارد که ما آن را نظریه توطئه می‌نامیم. بنابراین، این ما را برای لحظه‌ای به بحث در مورد نظریه‌های توطئه سوق می‌دهد.

یک نظریه توطئه ادعا می‌کند که مجموعه‌ای از رویدادهای تاریخی را نه با انگیزه‌های اعلام شده یا سطحی و غیره، بلکه با یک توطئه اعلام نشده، مخفی و پنهان بهتر می‌توان توضیح داد. برخی از نمونه‌ها عبارتند از این ادعا که کندی توسط سازمان سیا کشته شد، یا لینکلن توسط جمهوری خواهان رادیکال کشته شد، یا اینکه فجایع یازده سپتامبر در واقع توسط دولت ایالات متحده صحنه‌سازی شده است. توطئه‌ها به وضوح در تاریخ بشر رخ می‌دهند، اما نظریه‌های توطئه با مشکلات روش‌شناختی جدی روبرو هستند.

اولاً، هر چه طرح بهتر بود، پنهان‌تر بود، یعنی، و بنابراین، داده‌های ما کمتر مفید هستند. یک نمودار بی‌نقص به هیچ وجه با داده‌ها مطابقت ندارد. بنابراین، می‌توان نمودارهای بسیار بیشتری از آنچه در واقع ممکن است ایجاد کرد، به طوری که احتمال درست بودن هر نمودار واقعاً بسیار بسیار کم است.

اثبات درستی یا نادرستی یک نظریه توطئه پیش از داوری نهایی غیرممکن است، و بسیار خطرناک است که جهان‌بینی خود را به یک نظریه توطئه خاص وابسته کنیم. بیایید نگاهی به جان مارکو آلگرو، قارچ مقدس و صلیب، ۱۹۷۰ بیندازیم. جان مارکو آلگرو استاد دانشگاه منچستر انگلستان و یکی دیگر از نمایندگان بریتانیایی تیم بین‌المللی طومار دریای مرده بود.

در مورد این تیم کنجکاو شدی، ها؟ این کتاب اعتبار دانشگاهی او را خراب کرد. اگر فکر می‌کنید شوئفیلد یک نظریه‌ی پیرنگ دارد، آلگرو یک ابرنظریه پیرنگ دارد. رادیکال‌تر از بولتمان یا شوئفیلد

چرا؟ خب، عیسی هرگز وجود نداشته است. مسیحیت هرگز وجود نداشته است. یهودیت هرگز وجود نداشته است، حداقل در این بخش از قرن اول.

کتاب‌ها و آموزه‌های آنها همگی عباراتی از کلمات رمزی هستند که برای پنهان کردن یک فرقه باروری قارچ فوق سری، فرقه مواد مخدر جنسی یا هر نوع چیزی که در دهه 70 میلادی محبوب بود، استفاده می‌شدند. به نظر نمی‌رسد یهودیت و مسیحیت اکنون چنین باشند، زیرا اسرار آنها تحت آزار و اذیت از بین رفته است و سازمان‌های پوششی به تنهایی ادامه یافته و توسعه یافته‌اند. آلگرو سعی می‌کند موضع خود را با ریشه‌شناسی، یعنی مشتق کلمات، اثبات کند.

او تلاش می‌کند ثابت کند که عهد عتیق و عهد جدید پر از کدهای مخفی مربوط به قارچ‌های توهم‌زا و عیاشی‌های جنسی هستند. او از لاتین، یونانی، عربی، فارسی، سریانی، عبری، آرامی، سانسکریت، اوگاریتی، اکدی و سومری استفاده می‌کند، آنقدر که می‌تواند همه را به جز بهترین زبان‌شناسان از میدان به در کند. این جان مارکو آلگرو، قارچ مقدس و صلیب است.

مورتون اسمیت، انجیل مخفی، ۱۹۷۳، و عیسی جادوگر، ۱۹۷۸. مورتون اسمیت استاد تاریخ باستان در دانشگاه کلمبیا بود. او پیش از این در طول جنگ جهانی دوم در اسرائیل تحصیل کرده بود، مدرک دکترا را از دانشگاه عبری و سپس بعداً از دانشگاه هاروارد دریافت کرد.

اسمیت ادعا می‌کند که در سال ۱۹۵۸ در صومعه ارتدکس یونانی مار سابا در اسرائیل نامه‌ای از کلمنت اسکندریه، که حدود ۲۰۰ میلادی می‌زیست، کشف کرده است. با این حال، این نامه در پشت یک کتاب یونانی که در دهه ۱۷۰۰ منتشر شده بود، کپی شده بود، بنابراین در صفحات خالی پشت کتاب قرار داشت. کتاب، اگر نامه‌ای وجود داشته باشد، ناپدید شده است. برای متن نامه، به صفحات ۱۴ تا ۱۷ کتاب انجیل مخفی «مورتون اسمیت مراجعه کنید».

این نامه به برخی از اتهامات مطرح شده توسط یک گروه گنوسی به نام کارپوکراتیان پاسخ می‌دهد، که نسخه متفاوتی از انجیل مرقس داشتند که شامل مطالب مستهجنی بود که برای توجیه فساد جنسی خود استفاده می‌کردند. کلمنت می‌گوید که او یک نسخه مخفی طولانی‌تر از خود مرقس دارد، که شامل مطالب مستهجنی نیست که کارپوکراتیان آن را دزدیده و سپس برای گروه بی‌بندوباری خود تحریف کرده‌اند. اسمیت با کارپوکراتیان موافق است و ادعا می‌کند که عیسی واقعاً یک جادوگر گنوسی بی‌بندوبار است و این موضوع معجزات او، ادعاهای شخصی او در مورد الوهیت، پنهان کاری او و اظهارات او در مورد قانون، یعنی اینکه مردان به هیچ وجه مسئول قانون نیستند، را توضیح می‌دهد.

اگر این یک کلاهبرداری است، این یک کلاهبرداری ناشیانه نیست، باشه. کلمنت به این موضوعات علاقه داشت. نامه شبیه سبک کلمنت است.

اگر این یک جعل باشد، نویسنده حداقل به اندازه مورتون اسمیت می‌دانسته است، که سرنخ جالبی است، و این منجر به این گمان شده است که مورتون اسمیت، در واقع، همه اینها را اختراع کرده و مطمئن شده است که نسخه خطی برای بررسی جوهر یا چیزی شبیه به آن باقی نماند. ممکن است بگوئید هیچ کس چنین کارهایی را انجام نمی‌دهد، درست است؟ خب، ما یک مورد تایید شده در رابطه با مورمون‌نیم داریم. من به جوزف اسمیت در دهه ۱۸۴۰ فکر نمی‌کنم، هرچند فکر می‌کنم احتمالاً همینطور است، بلکه به یک فرد نسبتاً معاصر فکر می‌کنم.

اگر در گوگل در مورد کلاهبرداری‌های اخیر مورمون‌ها و نسخه‌های خطی جعلی مورمون‌ها جستجو کنید، می‌توانید مطالبی در این زمینه پیدا کنید. وضعیت ما با گذشت زمان چگونه است؟ بسیار خب، می‌خواهیم

نگاهی سریع به سمینار عیسی بیندازیم که در ۱۰-۱۵ سال گذشته سر و صدای زیادی در جامعه به پا کرده است. سمینار عیسی گروهی از محققان رادیکال عهد جدید است که حدود ۲۰ سال است که برای ارائه یک سخنرانی علمی در مورد عیسی گرد هم می‌آیند، سخنرانی‌ای که از نظر آنها، مسیحیت سنتی را از آب پیرون خواهد کرد.

هر بار که ملاقات می‌کنند، تبلیغات رسانه‌ای گسترده‌ای برایشان انجام می‌شود، که والاس تقریباً هر شش ماه یکبار این کار را انجام می‌داد، و در سال ۱۹۹۳، اولین اثر خود را که به صورت کتاب بود، ارائه کردند. این کتاب توسط رابرت فانک، روی هوور و سمینار عیسی با عنوان «انجیل‌های پنجگانه، جستجوی کلمات اصیل عیسی»، نیویورک مک‌میلان، ۱۹۹۳ ویرایش شده بود. می‌خواهم خلاصه‌ای از منشأ آنها و نتایجی که به دست می‌آورند را برای شما ارائه دهم، و اگر مایل باشید، این بحث ما را در اینجا در مورد زندگی لیبرال مسیح به پایان می‌رساند.

در بخش ابتدایی کتابشان، از صفحات دو تا پنج، آنها هفت رکن حکمت علمی را ارائه می‌دهند. این باورها یا آموزه‌هایی است که کل کتابشان بر آنها استوار است. اولین رکن، عیسی تاریخ در مقابل مسیح ایمان است.

بین مسیحی که مردم به آن اعتقاد دارند و عیسی تاریخی تفاوت بزرگی وجود دارد. دومی، عیسی انجیل‌های هم‌نوا در مقابل عیسی انجیل یوحنا است و آنها ادعا می‌کنند که عیسی تاریخی و عیسی انجیل‌های هم‌نوا را ترجیح می‌دهند. ادعای سوم، اولویت انجیل مرقس است، مبنی بر اینکه انجیل مرقس ابتدا نوشته شده است.

است. ما دوباره برمی‌گردیم و در رابطه با مشکل هم‌نگری بیشتر در مورد این Q چهارمین مورد، وجود موضوع بحث خواهیم کرد، اما این یک سند ادعایی است که شامل آموزه‌ها، به ویژه سخنان عیسی، بوده و متی و لوقا به همراه مرقس از آن استفاده کرده‌اند. بنابراین، متی و لوقا به روش‌های کمی متفاوت، مرقس و را با هم ترکیب کردند تا انجیل‌های خود را بسازند. اگر دوست دارید، ستون پنجم، عیسی آخرالزمانی در Q مقابل عیسی غیر آخرالزمانی است.

خب، کدام عیسی واقعی است؟ دو مورد دیگر. شش مورد، فرهنگ شفاهی در مقابل فرهنگ چاپی. بنابراین آنها قصد دارند قبل از اینکه انجیل نوشته شود، بخش بزرگی از آن را به صورت شفاهی منتقل کنند.

ما در بحث نقد فرم به این موضوع خواهیم پرداخت. اصل هفتم، یک اصل شکاکانه است که می‌گوید انجیل‌ها غیرتاریخی فرض می‌شوند، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. خب، ما که ماشین زمان نداریم، درست است؟ این یک روش نسبتاً عجیب برای بررسی اسناد تاریخی است.

اگر این را به طور کلی انجام دهیم، شما واقعاً چیزی در مورد تاریخ نمی‌دانید، باشه؟ اما این موضوع ارتباط زیادی با چیزی دارد که قبلاً به آن اشاره کردیم، رد معجزه، و اگر معجزه نمی‌تواند رخ دهد، پس انجیل‌ها نمی‌توانند خیلی قابل اعتماد باشند. سپس آنها مجموعه‌ای کامل از قوانین شواهد کتبی و قوانین شواهد شفاهی را ارائه می‌دهند، و من آنها را برای شما خواهم خواند، اما ما در اینجا در مورد آنها بحث نخواهیم کرد. قوانین شواهد کتبی، خوشه‌بندی و زمینه‌بندی.

انجیل‌نگاران اغلب گفته‌ها و تمثیل‌هایی را در خوشه‌هایی گروه‌بندی می‌کنند که از عیسی سرچشمه نگرفته‌اند. بنابراین، این ایده که آنها این مطالب را دوباره مرتب کرده‌اند. دوم، انجیل‌نگاران اغلب گفته‌ها و تمثیل‌ها را جابه‌جا می‌کنند یا زمینه روایی جدیدی برای آنها ابداع می‌کنند. سپس، بازنگری و تفسیر

سوم، انجیل‌نگاران اغلب گفته‌ها یا تمثیل‌ها را گسترش می‌دهند یا یک پوشش یا تفسیر تفسیری برای آنها

فراهم می‌کنند.

و چهارم، انجیل‌نگاران اغلب گفته‌ها را اصلاح یا ویرایش می‌کنند تا آنها را با زبان، سبک یا دیدگاه شخصی خود مطابقت دهند - انتساب نادرست.

پنجم، کلماتی که از گنجینه دانش عمومی یا متون مقدس یونانی قرض گرفته شده‌اند، اغلب بر زبان عیسی جاری می‌شوند.

ششم، انجیل‌نگاران اغلب گفته‌های خود را به عیسی نسبت می‌دهند - گفته‌های دشوار

هفتم، گفته‌های سخت اغلب در فرآیند انتقال نرم می‌شوند تا با شرایط زندگی روزمره سازگار شوند

هشتم، تغییرات در گفته‌های دشوار اغلب نشان‌دهنده تلاش جامعه مسیحی اولیه برای تفسیر یا تطبیق گفته‌ها با موقعیت خود است. و سپس چهار مورد از آنها، مسیحی کردن عیسی

نهم، گفته‌ها یا تمثیل‌هایی که به زبان مسیحی بیان شده‌اند، ساخته و پرداخته‌ی انجیل‌نگاران یا اسلاف مسیحی آنها هستند. وضعیت یهودیان و مسیحیان را در مورد گفته‌های عیسی به یاد داشته باشید

ده گفته یا تمثیل که با زبان یا دیدگاه انجیلی که در آن گنجانده شده‌اند، در تضاد هستند، منعکس‌کننده سنت‌های قدیمی‌تر هستند، اما لزوماً سنت‌هایی نیستند که از عیسی سرچشمه گرفته‌اند. یازده، جامعه مسیحی برای دفاع از ادعاها و گاهی اوقات ویژگی‌ها، اظهارات دفاعیه‌ای را تدوین می‌کند و گاهی اوقات، چنین اظهاراتی به عیسی نسبت داده می‌شود. دوازده گفته و روایت که منعکس‌کننده دانش وقایعی است که پس از مرگ عیسی رخ داده است، ساخته و پرداخته انجیل‌نویسان یا سنت شفاهی قبل از آنهاست

در واقع چیزی که ما به آن می‌رسیم هیچ پیشگویی محقق‌شده‌ای نیست - قوانین شواهد شفاهی از انجیل‌ها، تا عیسی. یکی اینکه، تنها گفته‌ها و تمثیل‌هایی که می‌توان رد آنها را در دوره شفاهی ۳۰ تا ۵۰ میلادی یافت، می‌توانند احتمالاً از عیسی سرچشمه گرفته باشند

دوم، ضرب‌المثل‌ها و گفته‌هایی که در دو یا چند منبع مستقل مورد آزمایش قرار گرفته‌اند، قدیمی‌تر از منابعی هستند که در آنها جای گرفته‌اند. سوم، گفته‌ها یا گفته‌هایی که در دو زمینه مختلف مورد آزمایش قرار گرفته‌اند، احتمالاً در زمان‌های گذشته به طور مستقل منتشر شده‌اند. چهارم، محتوای یکسان یا مشابهی که در دو یا چند شکل مختلف تأیید شده‌اند، حیات مستقل خود را داشته‌اند و بنابراین، ممکن است از یک سنت قدیمی سرچشمه گرفته باشند

پنج سنت نانوشته که توسط انجیل‌های مکتوب نسبتاً دیرنگام ثبت شده‌اند، ممکن است سنت‌های بسیار قدیمی را حفظ کنند: شفاهیت و حافظه. ششم، حافظه شفاهی به بهترین وجه گفته‌ها و حکایاتی را حفظ می‌کند که کوتاه، تحریک‌آمیز، به یاد ماندنی و اغلب تکرار شونده باشند

هفت، رایج‌ترین سخنان ثبت‌شده از عیسی در انجیل‌های باقی‌مانده به شکل کلمات قصار و تمثیل‌ها هستند. هشت، اولین لایه سنت انجیل، از کلمات قصار و تمثیل‌های ساده‌ای تشکیل شده است که قبل از انجیل‌های مکتوب، دهان به دهان نقل می‌شدند. نه، شاگردان عیسی هسته یا جان کلام گفته‌ها و تمثیل‌ها را به خاطر داشتند، نه کلمات دقیق او را، مگر در موارد نادر. سپس، بخش بزرگی در مورد مجوز قصه‌گو وجود دارد

ده، برای بیان آنچه که تصور می‌شود عیسی در مواقع خاص گفته است، عیسی به آنها می‌گوید، بیاید به آن طرف برویم. یازده، برای خلاصه کردن پیام عیسی به مرقس، همانطور که مرقس آن را درک می‌کند، وقت تمام شده است.

حکومت امپراتوری خدا در حال نزدیک شدن است. راه‌هایتان را تغییر دهید و به مژده ایمان بیاورید. مرقس برای پیش‌بینی نتیجه داستان انجیل خود و خلاصه کردن انجیلی که در آن زمان در جامعه‌اش اعلام می‌شد از قول عیسی می‌گوید که پسر آدم به دشمنانش تحویل داده می‌شود و آنها او را خواهند کشت و سه روز پس از کشته شدنش، او قیام خواهد کرد.

سیزدهم، برای بیان دیدگاه خود مرقس نسبت به شاگردان و دیگران، مرقس از عیسی نقل می‌کند که پس از فروکش کردن طوفان، به شاگردان وحشت‌زده می‌گوید: چرا اینقدر ترسو هستید؟ هنوز به من اعتماد ندارید، درست است؟ چهاردهم، از آنجایی که مرقس اعتماد را با شفای بیماران مرتبط می‌داند، از عیسی نقل می‌کند که به زنی که تازه درمان کرده می‌گوید: دختر، اعتمادت تو را شفا داده است. جدا از روایت مرقس گفته عیسی از روایت مرقس قابل درک است و او در آنجا قادر به انجام هیچ معجزه‌ای نبود، جز اینکه با گذاشتن دست بر روی چند نفر آنها را درمان کرد، هرچند همیشه از عدم اعتماد شوکه می‌شد. برای توجیه عمل روزه‌داری بعدی، با وجود این واقعیت که عیسی و شاگردان اولیه‌اش روزه نمی‌گرفتند، روزهایی فرا می‌رسد که داماد از آنها گرفته می‌شود و سپس آنها در آن روز روزه می‌گیرند.

برای گرفتن اعتراف درست، عیسی از مرقس می‌پرسد، مرقس از عیسی می‌پرسد، مردم درباره من چه می‌گویند؟ کمی بعد در مکالمه می‌پرسد، درباره شما چطور؟ به نظر شما من که هستم؟ و سپس پطرس پاسخ می‌دهد، شما مسح شده هستید، که همان چیزی است که مسیحیان قرار است بگویند - گفتار متمایز. گفتار خاص عیسی متمایز بود.

معمولاً می‌توان آن را از افسانه‌های رایج تشخیص داد، در غیر این صورت جستجوی سخنان اصیل عیسی بیهوده است. ۱۸. تمثیل‌ها و گفته‌های عیسی برخلاف عرف اجتماعی و مذهبی است.

گفته‌ها و تمثیل‌های عیسی باعث تعجب و شوک می‌شوند. آنها مشخصاً ما را به تغییر نقش‌ها فرا ۱۹. می‌خوانند یا انتظارات روزمره‌ی عادی را نقش بر آب می‌کنند.

سخنان و تمثیل‌های عیسی اغلب با اغراق، طنز و تناقض‌گویی مشخص می‌شوند. ۲۰.

تصاویر عیسی ملموس و واضح هستند. سخنان و تمثیل‌های او معمولاً استعاری و بدون کاربرد صریح ۲۱. هستند. و سپس حکیم کم حرف، حکیم کم کلام.

عیسی معمولاً گفتگو یا بحثی را آغاز نمی‌کند و پیشنهاد شفای مردم را نیز نمی‌دهد.

عیسی به ندرت در مورد خودش به صورت اول شخص اظهار نظر می‌کند یا صحبت می‌کند. ۲۳.

عیسی هیچ ادعایی مبنی بر مسیح موعود بودن ندارد. خب، اینها برخی از رویکردهایی هستند که در ۲۴. سمینار عیسی می‌بینید.

کمی درباره نتایج آنها: در کتاب «انجیل‌های پنجگانه»، سخنان عیسی به صورت رنگی چاپ شده است. و آنها از رنگ قرمز استفاده می‌کنند، زیرا بدون شک عیسی این یا چیزی بسیار شبیه به آن را گفته است.

پینک، احتمالاً عیسی مسیح چیزی شبیه به این گفته است. گری، عیسی مسیح این را نگفته است، اما ایده‌ای که از آن سرچشمه گرفته، در آن وجود داشته و به ایده‌های خودش نزدیک است. و بلک، عیسی مسیح این را نگفته است.

این نشان دهنده دیدگاه یا محتوای یک سنت متأخر یا متفاوت است. خوب، نتایج. فهرستی از ضرب المثل های با حروف قرمز و صورتی، ضرب المثل هایی را که با حروف صورتی یا قرمز روی این چیز امتیاز گرفته اند، فهرست می کند.

من اینجا کمی در مورد نحوه امتیازدهی بحث می کنم. آنها اساساً تپله‌هایی برداشتند و هر کدام از آنها قرمز صورتی، خاکستری و سیاه بود. آنها یک سبد را دست به دست می کردند و شما سبد مربوط به جمله خاصی را که آنها به آن رأی می دادند، در سبد قرار می دادید.

بنابراین، فهرستی از گفته‌های قرمز یا صورتی، ۹۰ گفته‌ای را که در صورت تمایل با امتیاز قرمز یا صورتی امتیاز گرفته‌اند، به همراه آرای دقیق در مورد نسخه‌های مختلف آنها در انجیل‌های مختلف فهرست می کند. این فهرست در صفحات ۵۴۹ تا ۵۵۳ در پنج انجیل آمده است. طبق اظهار نظری در صفحه ۵ از کلماتی که در انجیل‌ها به عیسی نسبت داده شده است، در واقع توسط او گفته نشده است ۸۲٪.

سیاه یا خاکستری، اگر دوست دارید. و بنابراین، طبق سمینار عیسی، تنها ۱۸٪ از سخنان عیسی در انجیل‌ها به عنوان سخنان او پذیرفته شده‌اند. در انجیل مرقس، تنها یک گفته به عنوان قرمز اصیل در نظر گرفته شده است.

اون چیه؟ مال امپراتور رو به امپراتور و مال خدا رو به خدا بده. خیلی‌ها حتی به این رنگ صورتی هم در نمی آیند. در یوحنا، فقط یک ضرب‌المثل هست که اون رو صورتی می کنه.

یک پیامبر در قلمرو خودش هیچ احترامی ندارد، یوحنا ۴۴۴. اینها ترجمه‌های خودشان هستند، بنابراین نوعی حال و هوای بروکلینی تند و تیز یا چیزی شبیه به آن دارند. انجیل توماس از یوحنا، از هر دوی اینها، هم یوحنا و هم مرقس، با چندین امتیاز قرمز و کمی صورتی، تقریباً قابل مقایسه با متی و لوقا، بالاتر ارزیابی شده است.

خب، پاسخ. بهترین کتابی که تاکنون در پاسخ به کار سمینار عیسی دیده‌ام، کتاب «عیسی زیر آتش» نوشته مایکل ویلکینز و جی. پی. مورلند است. تحقیقات مدرن، عیسی تاریخی را از نو خلق می کند.

برخی پاسخ‌های خاص به زندگی‌های لیبرال به طور کلی، برخی از این پاسخ‌ها قبل از سمینار عیسی و غیره در سال ۸۷. گرگوری InterVarsity کریگ بلومبرگ، اثر عالی، اعتبار تاریخی انجیل‌ها، منتشر شده توسط بوید، حکیم بدین یا پسر خدا، بازیابی عیسی واقعی در عصر پاسخ‌های تجدیدنظرطلبانه، ۱۹۹۵، بریج‌پوینت.

ویلیام لین کریگ، ایمان معقول، حقیقت مسیحی و دفاعیات، انتشارات کراس‌وی، ۱۹۹۴. جاش مک‌داول، به همراه یکی از همکارانش، بیل ویلسون، کاری را انجام می دهند که می توان آن را دنباله کتاب قبلی اش دانست، و این کتاب جدید «او در میان ما قدم زد، شواهدی برای عیسی تاریخی، زندگی اینجاست»، ۱۹۸۸ است. و رابرت بی. استریمپل، «جستجوی مدرن برای عیسی واقعی، بررسی مقدماتی ریشه‌های تاریخی نقد انجیل»، انتشارات پرسبیتریان اصلاح شده، ۱۹۹۵.

بنابراین این یک پیشنهاد است.